

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۲۱	طرحواره ای از عرفان مدرن (۱): تنهایی مدرن
۴۱	طرحواره ای از عرفان مدرن (۲): به سر وقت خدا رفتن
۵۵	طرحواره ای از عرفان مدرن (۳): در غیاب رنج دیگری
۶۹	طرحواره ای از عرفان مدرن (۴): من چه سبزم امروز
۸۷	طرحواره ای از عرفان مدرن (۵): سلوک عرفانی و امر سیاسی
۱۰۳	طرحواره ای از عرفان مدرن (۶): مرگ در ذهن اقلای جاری است
۱۱۹	طرحواره ای از عرفان مدرن (۷): مناسک فقهی و سلوک عرفانی
۱۳۵	طرحواره ای از عرفان مدرن (۸): سالک و مواجهه با امر متعالی
۱۵۱	طرحواره ای از عرفان مدرن (۹): سالک مدرن و خردورزی دلگشای
۱۷۱	طرحواره ای از عرفان مدرن (۱۰): سالک مدرن و زیستن حکیمانه
۱۸۵	جستاری پیرامون پروژه طرحواره ای از عرفان مدرن: قایقی باید ساخت

پیش گفتار

«دچار یعنی/عاشق/ و فکر کن که چه تنهاست/ اگر که ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد/ چه فکر نازک غمناکی! / و غم تبسم پوشیده نگاه گیاه است/ و غم اشاره محوی به رد وحدت اشیاست ... / همیشه فاصله ای هست/ دچار باید بود/ و گرنه زمزمه حیرت میان دو حرف/ حرام خواهد شد.»^۱

هنوز دانش آموز سال دوم دبیرستان بودم که با میراث ادبی- عرفانی گرانسنگ زبان پارسی آشنا شدم و آثار بزرگانی چون مولوی، سعدی و حافظ را در مطالعه گرفتم. اولین آموزگار من در این وادی، پدرم بود؛ عبدالکریم سروش. در آن روزگار، به قدر وسع از ایشان می آموختم و از این بابت خرسند بودم. دومین معلمم، دبیر ادبیات سال چهارم دبیرستان، مهدی احسانی بود که اخیراً «دچار آبی دریای بیکران» شد و به سمت بی سو پرواز کرد. مرحوم احسانی از محسنان روزگار بود و مشفقانه و دلسوزانه، کام ما را با قندهای ادبی می آکند و شیرین می کرد.^۲ روزگاری که به

۱ سهراب سپهری، هشت کتاب، دفتر «مسافر».

۲ مرداد ماه سال جاری، متن زیر را در کانال تلگرامی خود منتشر کردم:

« دیروز از یکی از دوستان صمیم گرمابه و گلستان شنیدم که معلم ادبیات سال چهارم دبیرستان ما در مدرسه نیکان، آقای مهدی احسانی روی در نقاب خاک کشیده، « پشت حوصله نورها دراز کشیده» و به سمت بی سو پرواز کرده است. پس از شنیدن این خبر تلخ و ناگوار، انبوهی از خاطرات شیرین با این استاد نازنین که هم به اسم «احسانی» بود، هم به صفت محسن بود و اهل احسان و کرم و بخشش و دهش؛ در ذهن و ضمیرم زنده شد. اولین معلم فارسی زندگی من، پدرم بوده است. هنوز دانش آموز دبستان بودم که

دانشگاه تهران پای نهادم و مشغول درس و مشق در رشته داروسازی گشتم، به سیر و سلوک عرفان سنتی و توصیه های اساتید این وادی علاقه مند شدم و آثار بزرگانی چون شیخ حسنعلی نخودکی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، محمد علی شاه آبادی و محمد حسین طباطبایی (علامه) را در مطالعه گرفتم و آموختم؛ همچنین در جلسات حاج اسماعیل دولابی حاضر شدم و از آموزه های نغز و نفس گرم او بهره مند گشتم. پس از اتمام دوران خدمت سربازی، برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه غرب راهی کشور انگلستان شدم. در آن دوران، افزون بر درس و مشق فلسفی، با

اشعار نغز و دلنشین سعدی، مولوی و حافظ را از زبان ایشان می شنیدم و با موارث ادبی ستر پس پست، آشنا می گشتم و شهدهای شیرینی را می چشیدم و اوقاتم خوش می شد. معلم دوم ادبیات زندگی ام، که تاثیر شگرفی در شکل گیری نگاه و نگرش من به زبان فارسی داشت، مرحوم احسانی بود؛ معلمی مسلط و چیره دست، خوش بیان و خوش پوش که به کار خود عشق می ورزید و با صدایی دلنشین و خوش آهنگ و نافذ، به شرح متون و اشعار دشوار ادبی همت می گمارد و دقایق و ظرافت دستوری را به شیرینی برای ما بازگو می کرد. اکنون که این سطور را می نویسم، تو گویی در کلاسش نشسته ام و مشغول آموختن و یادداشت برداری و نوشتن ام. ایشان که به ذوق و علاقه ادبی من واقف گشته بود، روزی از سر لطف، پس از اتمام کلاس گفت: فلانی، امسال که کنکور دارید و مجالی نداری؛ پس از سپری شدن این دوران و ورود به دانشگاه، افزون بر متون و اشعار کلاسیک فارسی، از خواندن رمان غافل مشو. گفتم: چشم و بدان عمل کردم. سالها بعد، در مراسم عروسی یکی از دوستان همکلاسی، استاد احسانی را مجددا دیدم. روزگاری بود که پس از اتمام تحصیلات فلسفی، تازه از انگلستان به ایران برگشته بودم. حین گفتگو، ایشان با خنده به من گفتند: تو بیش از اینکه به درد رشته داروسازی بخوری، از اهالی فلسفه و ادبیات و علوم انسانی هستی و خوشحالم که پای در این مسیر نهاده ای و به درس و مشق در این قلمرو مشغول شده ای. «از بخت شکر دارم و از روزگار هم». حقیقتا آشنایی با مرحوم احسانی و به مدد او پای نهادن در بوستان روح نواز و رنگارنگ و دلفریب زبان فارسی و واکاوی لذت بخش این قلعه هزارتو، از بخت های بلند زندگی ام بوده است؛ از این بابت شادمان و شاکرم و سپاسگزار جان جهان و مبدا هستی. استاد احسانی، طی سالیان متمادی، شاگردان بسیاری تربیت کرد و میراث ماندگار و گرانبگی از خویش بر جای گذاشت. «بنیاد عمر بر باد است» و «قصر امل سخت سست بنیاد» در جهانی که سست نهاد است و نمی توان از آن بوی وفا و ثبات و دوام را استشمام کرد و دیریا زود، گل کوزه گران خواهی شد و بلیط خود را پس می دهی و صحنه تئاتر هستی را ترک می کنی؛ کسی بختیار و خوش اقبال است که میراثی نیکو و نامی نیک از خود بر جای می گذارد؛ به همین سبب، معلمی، به چشم من بهترین شغل است. کاش ایران بودم و می توانستم ادای دینی کنم و در مراسم تشییع و ترحیم این معلم نازنین و استاد دوست داشتنی شرکت کنم؛ اما «چه کنم که بسته پایم».

خدایش رحمت کناد! صبوری بر این مصیبت را برای خانواده محترم احسانی، از جان جهان به دعا خواستارم: دو چیز حاصل عمر است، نام نیک و ثواب
وز این دو در گذری کلّ من علیها فان»

آثار عرفای سنت خراسانی مأنوس بودم و با خواندنِ مکتوباتِ با یزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی^۱، تذکره الأولیاء و منطق الطیر عطار نیشابوری و مثنوی معنوی و دیوان شمس مولوی بلخی اوقاتم خوش می شد و هم نورد افقهای دور می گشتم.

حدود دو دهه است که دل مشغول پروژه نواندیشی دینی در ایران معاصر و در این راستا، مقالات و کتابهای گوناگونی منتشر کرده ام.^۲ چنانکه درمی یابم، نواندیشی دینی متضمن بازخوانی انتقادی سنت دینی و مؤلفه های مختلف آن نظیر کلام، فقه، فلسفه، عرفان، تاریخ اسلام، تفسیر و ... است. در این میان، نواندیشان دینی که هم با سنت اسلامی آشنایی نیکویی دارند و هم نسبت به فرآورده های معرفتی جهان جدید گشوده اند و در یک یا چند دیسیپلین اطلاعات تخصصی دارند، به این مهم همت گمارده و نتایج تأملات و تتبعات خویش را پیش چشم دیگران قرار داده اند. خوشبختانه، در دهه های اخیر، مباحث مهم و رهگشایی درباره چگونگی تفسیر متون مقدس، وحی شناسی، علم و دین، فقه و اخلاق، دین و سکولاریسم، ... توسط نواندیشان دینی منتشر شده است.

«عرفان اسلامی» از سنی است که در درازنای تاریخ شکل گرفته و در ذیل آن، عارفان و صوفیان مهمی در بلاد اسلامی سر برآورده و ظهور کرده اند. چنانکه برخی مورخان و پژوهشگران آورده اند، می توان در دل سنت عرفانی، «مکتب خراسان»، «مکتب بغداد» و «مکتب شیراز» را از یکدیگر تفکیک کرد و بازشناخت.^۳ به نزد من، بازخوانی انتقادی این بخش از میراث ایرانی- اسلامی نیز ضروری می نماید.

۱ برای آشنایی با آثار با یزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی، به عنوان نمونه، نگاه کنید به :
 نوشته ای بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۴.
 پیمانته های بی پایان: قصه های کوتاه ادبیات عرفانی، انتخاب و تعلیقات: مهدی محبی، تهران، هرمس، ۱۳۹۲، جلد دوم.

۲ آئین در آئینه، در باب روشنفکری دینی و اخلاق، ترنم موزون حزن، حجاب در ترازو، صدای سفر آینه ها و ورق روشن وقت در زمره این آثارند.

۳ جهت بسط این مطلب، نگاه کنید به آثار نیکوی: ارزش میراث صوفیه، نوشته عبدالحسین زرین کوب و عرفان و رندی در شعر حافظ، نوشته داریوش آشوری.

هشت سال پیش، مقاله «عرفان و میراث روشنفکری دینی» را در نشریه *مهرنامه* منتشر کردم. در آن جستار، با استشهاد به فقراتی از آثار عرفانی علی شریعتی و عبدالکریم سروش، پاره ای پرسش ها را طرح کردم و از تنقیح مبادی و مبانی وجودشناختی و معرفت شناختی و انسان شناختی میراث عرفانی سراغ گرفتم و از ضرورت آن نوشتم. لبّ سخن من از این قرار بود: همانطور که دیگر بخش های سنتِ ستبرِ پسِ پشت، به نیکی در ترازوی نقد و بازخوانی قرار گرفته، جهت به دست دادن منظومه ای سازوار و جامع الاطراف، رواست که جهت احراز حدود و ثغور سلوک معنوی در روزگار کنونی، مرور انتقادی میراث عرفانی نیز در دستور کار اندیشه ورزان و نواندیشان دینی قرار گیرد. چندی بعد، با انتشار مقاله «ترنم موزون حزن»، به بازخوانی و واکاوی نگاه و نگرش عرفانی داریوش شایگان پرداختم.^۱

پس از انتشار این دو مقاله، روزگاری که در این سوی کره خاکی مستقر شدم و مشغول درس و مشق در دپارتمان مطالعات تاریخی دانشگاه تورنتو گشتم، بر آن شدم تا به پرسش های مقدّری که در آن دو جستار در انداخته بودم، پاسخ دهم. در واقع، آن دو جستار، صبغه سلبی داشت؛ و طرحی که در سر داشتم، سویه ایجابی. عنوان پژوهش و پروژه خود را «طرحواره ای از عرفان مدرن» نهادم و اولین مقاله از این سلسله مقالات را هفت سال پیش منتشر کردم. خاطرمد هست تأملات و ایده های اولیه در این باب را با یاسر میردامادی و حسین دباغ در میان نهادم و از گفتگوهای درازآهنگی که با یکدیگر در این باب داشتیم، بهره های فراوان بردم؛ از این بابت از این دو عزیز، صمیمانه سپاسگزارم.

پای نهادن در مسیری که تازه است و رونده چندانی نداشته، هموار نیست و تمام ابعاد آن بر فرد مکشوف نمی باشد. قصه من و «عرفان مدرن» هم از این سنخ بوده است. هر چه پیشتر آمدم، ابعاد کار بر من روشن تر شد. اکنون که این سطور را می نویسم، مقالات ده گانه «طرحواره ای از عرفان مدرن» را به پایان برده و منتشر کرده ام. به باور من، این کند و کاو معرفتی، چنانکه والتر استیس در *عرفان و فلسفه*

۱ مقالات «عرفان و میراث روشنفکری دینی» و «ترنم موزون حزن: داریوش شایگان، نقد ایدئولوژی و گفتگو در فرا تاریخ» در اثر *ترنم موزون حزن: تأملاتی در روشنفکری معاصر*، بازنشر شده است.

متذکر شده^۱، از جنس «فلسفه عرفان» است و ناظر به تنقیح مبادی و مبانی وجودشناختی، معرفت شناختی، اخلاقی، ... میراث عرفانی و در انداختن و پیشنهاد کردن طرحی نو برای حدود و ثغور سلوک معنوی در روزگار کنونی به روایت نگارنده این سطور. در واقع، این کاوش های نظری، به تعبیر کانتی کلمه، از شروط ضروری ای^۲ که سلوک معنوی در دنیای راز زدایی شده^۳ معاصر را امکان پذیر می سازد، بحث می کند و آنها را بر می شمارد؛ آموزه هایی که هنجاری^۴ است و به آنچه موجود است بسنده نمی کند و از اموری که نظراً و عملاً «باید» محقق شود، سراغ می گیرد. به تعبیر دیگر، عرفان مدرن، هم سویه های نظری دارد، و هم سویه های عملی؛ هم از متافیزیک حداقلی و اخلاقی «دیگری محور» سراغ می گیرد و انواع مواجهه با امر متعالی را صورتبندی می کند؛ هم از مواجهه معناکاوانه و معنایابانه با مناسک فقهی سخن می گوید و به کار گرفتن خردورزی و زندگی حکیمانه را بر می کشد؛ زندگی ای که متضمن به کار بستن نکات حکمی و سرمه ای بر چشم کشیدن و جور دیگر دیدن و زیستن است؛ که: «چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید».

برای انجام این سفر پر پیچ و خم، هم از ابزار و ادوات فلسفی مدد گرفته شد؛ هم به آثار منظوم و منثور عرفانی و حکمی کلاسیک متعددی استشهاد شد^۵، هم به بازخوانی انتقادی برخی از متون و مفاهیم عرفانی همت گماردم و هم مفاهیمی چند بر ساخته شد. مثلاً مفهوم «شبهات خانوادگی» لودویگ ویتگنشتاین، برای تبیین نسبت میان عرفان سنتی و عرفان مدرن در این میان رهگشا بوده است. برخی از

۱ برای بسط این مطلب، نگاه کنید به: والتر استیس، *عرفان و فلسفه*، ترجمه بهالدین خرمشاهی، تهران، سروش، ۱۳۹۳، چاپ هشتم، فصول اول و دوم.

۲ conditions necessary

world demystified ۳

مفهوم «دنیای راززدایی شده» را در معنای وبری آن بکار برده ام؛ دنیایی که گویی از آن افسون زدایی شده و با ظهور و بر صدر نشستن علم و فلسفه و تکنولوژی جدید، بسان گذشته از در و دیوار آن خدا و امر قدسی نمی بارد.

normative ۴

۵ فردوسی، خیام، عطار، مولوی، سعدی و حافظ در زمره حکیمان، شاعران و عارفان ایرانی اند که در این سلسله مقالات به آثارشان پرداخته شده است.

منتقدان، پرسیده اند که چرا در این مقالات، به تفاریق ذکری از عارفان سنتی چون عطار، مولوی و حافظ رفته است؛ در حالیکه آنچه در اینجا محوریت دارد، عرفان مدرن است؟ در مقام پاسخ باید گفت، ربط و نسبت میان عرفان سنتی و عرفان مدرن به روایت نگارنده، به تعبیر منطقیون، «عموم و خصوص من وجه» است، نه تباین. اینگونه نیست که این دو مقوله ربط و نسبتی با یکدیگر نداشته و بسان جزایری جدا از هم باشند. مطابق با آموزه «شباهت خانوادگی»، مفاهیم برساخته اجتماعی^۱، نظیر بازی، دموکراسی، لیبرالیسم، دین، عرفان و ... ذاتی ندارند و در عالم انسانی و در میان جامعه کاربران زبانی، ما با تکرار غیر قابل تحویل به وحدت مصادیق این مفاهیم مواجهیم؛ یعنی: بازی ها، دموکراسی ها، دین ها و عرفان ها^۲ از این رو، می توان در کنار عرفان سنتی، از عرفان مدرن سراغ گرفت و مؤلفه های آن را برشمرد و تبیین کرد.

افزون بر این، در این ساسله مقالات، مفاهیم «فناء فی الله» و «بقاء بالله» که در گستره سنت عرفان ایرانی- اسلامی قویاً به کار رفته، نقد شده؛ مفاهیم «خودآیینی»^۳ و «خودمحوری عقلانی»^۴ جایگزین آنها گشته است. نقد ثنویت وجود شناختی^۵ افلاطونی و بر کشیدن نگرش همه خدا انگارانه^۶ اسپینوزایی و سپهری ای از دیگر مباحث این مقالات است. همچنین، جدی گرفتن امر سیاسی و اشتغال به فعالیت های مدنی و احیاناً سیاسی در سطوح مختلف، از دیگر آموزه هایی است که عرفان مدرن به روایت نگارنده را از عرفان سنتی متمایز می کند. علاوه بر این، «سالک مدرن»، «متافیزیک نحیف»، «تنهایی معنوی»، «ایمان آرزومندانه»، «ایمان

۱ socially-constructed concepts

۲ در جستارهای « روشنفکری دینی و آبعوره فلزی؟؟؟» و « ذات دین؟؟؟» در نقد « ذات گرایی دلالت شناختی» و دفاع از «نومینالیسم دلالت شناختی» به تفصیل نوشته و استدلال کرده ام. هر دو مقاله اکنون در اثر زیر منتشر شده اند:

سروش دباغ، ورق روش وقت: جستارهایی در نواندیشی دینی، فلسفه و هنر، نشر بنیاد سهروردی، ۱۳۹۷.

۳ autonomy

۴ egoism rational

۵ dualism ontological

۶ pantheistic

از سر طمأنینه»، «کورمرگی»، «مرگ هراسی»، «حکمت سرد» و ... در زمره مفاهیم برساخته و به کار گرفته شده جهت بسط سویه های مختلف این طرحواره بوده اند.

از سوی دیگر، پیگیری و بسط مؤلفه های عرفان مدرن، با سپهری پژوهی های نگارنده همزمان گشت. توضیح آنکه، بیش از بیست و پنج سال است که با آثار سهراب سپهری، شاعر و نقاش کاشانی معاصر، مأنوسم و اشعار و نوشته های او را مکرر خوانده و در مضامین آن تأمل کرده ام. ما حاصل تتبّعات و تأملاتم در این وادی، در سه اثر در سپهر سپهری، فلسفه لاجوردی سپهری و حریم علف های قربت منتشر شده است.^۱ سپهری یکی از سالکان مدرن ایرانی است؛ از این رو به تفاریق، آراء و ایده هایش در سلسله مقالات «طرحواره ای از عرفان مدرن» سر برآورده است. افزون بر سهراب سپهری، محمد اقبال لاهوری، کاظم زاده ایرانشهر، علی شریعتی، داریوش شایگان، محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان از دیگر سالکان مدرن اند. همچنین، میشل مونتینی، سورن کیرکگارد، فئودور داستایفسکی، مارسل پروست، میلان کوندرا، لودویگ ویتگنشتاین، نیکوس کازانتزاکیس، جان هیک و اکهارت تله از دیگر سالکان مدرن به روایت نگارنده اند. آراء و دغدغه های این سالکان مدرن، به تناسب مباحث، در مقالات مختلف طرح شده و صورتبندی گشته اند.

برخی از کسانی که مباحث نحله نواندیشی دینی و توسعا روشنفکری ایرانی معاصر را دنبال می کنند؛ به تفاریق از نسبت میان «طرحواره ای از عرفان مدرن» نگارنده و پروژه استاد محترم، مصطفی ملکیان تحت عنوان «عقلانیت و معنویت» سراغ گرفته و در این باب پرسیده و نوشته اند. سالها پیش، در جستار «تعبد و مدرن بودن»، ملاحظات انتقادی خود درباره پروژه جناب ملکیان را نوشتم.^۲ از این نکات

۱ در سپهر سپهری توسط نشر «نگاه نو» در سال ۹۳ شمسی در تهران منتشر شد. فلسفه لاجوردی سپهری در سال ۹۴ توسط نشر «صراط» در تهران و حریم علف های قربت در سال ۹۶ شمسی توسط نشر «اچ اند اس» در لندن منتشر اشتهار یافتند.

۲ نگاه کنید به :

سروش دباغ، «تعبد و مدرن بودن»، امر اخلاقی، امر متعالی، جستارهای فلسفی، تهران، نشر پارسه، ۱۳۹۳، چاپ دوم.

انتقادی که در گذریم، چنانکه در می یابیم، پروژه ایشان اولاً صبغه روانشناختی پررنگی دارد؛ ثانیاً از معنویتی فرادینی سراغ می گیرد و سخن می گوید.^۱ از سوی دیگر، «عرفان مدرن»، مبحثی است در ذیل «فلسفه عرفان» و سمت و سوی فلسفی پررنگی دارد؛ ثانیاً، بیشتر معطوف به بازخوانی انتقادی آموزه های سنت عرفانی ایرانی اسلامی است و مدد گرفتن از امکانات و ظرفیت های مندرج در آن، جهت سامان بخشیدن به سلوک معنوی و تحقق تجربه های کبوترانه در این زمانه پر تب و تاب.^۲ تلقی من درباره ربط و نسبت میان این دو مقوله، به اختصار از این قرار است.

آبی دریای بیکران متشکل از دو فصل است: فصل اول حاوی مقالات ده گانه «طرحواره ای از عرفان مدرن» است. تمام این مقالات پیش از این در نشریات و سایت های «آسمان»، «اندیشه پویا»، «جرس»، «زمانه» و «زیتون» منتشر شده اند. فصل دوم متضمن مقاله علی صناعی، پژوهشگر فلسفه و عرفان است؛ جستاری که به بررسی این طرحواره و مقالات ده گانه اش پرداخته است.

ناگفته نگذارم که هفت مقاله نخست «طرحواره ای از عرفان مدرن»، پیش از این در دو اثر در سپهر سپهری و فلسفه لاجوردی سپهری و در کنار سپهری پژوهی های نگارنده منتشر شده است. با عنایت به اینکه چند سال از انتشار این دو اثر می گذرد و در این فاصله سه مقاله آخر این سلسله مقالات منتشر شده، همچنین جهت تسهیل کار خواننده ای که می خواهد تمام مؤلفه ها و مقومات این پروژه فکری نگارنده را که از پاییز سال نود شمسی آغاز شد و تا پاییز سال نود و هفت به درازا انجامید، به دقت بخواند و رصد کند؛ به پیشنهاد ویراستار محترم، کل این مقالات

۱ برای بسط این مطلب، نگاه کنید به جستارهای «پرسش هایی پیرامون معنویت (۱) و (۲)» در رهگذار باد و نگهبان لاله، جلد نخست، صفحات ۳۸۰-۲۹۱. همچنین، مراجعه کنید به درسگفتارهای بیست گانه نگارنده تحت عنوان «ملکیان شناسی» در لینک زیر:

<http://www.begin.com.ghsorghdab.lecture.htm>

۲ به عنوان مثال بحث از «خردورزی» و تاکید بر این مقوله در سنت حکمی-شعری زبان پارسی و برکشیدن آن، خردی که مئونه متافیزیکی کمتری دارد؛ نمونه ای است از مدد گرفتن از امکانات مندرج در میراث ادبی - عرفانی پس پشت.

در *آبی دریای بیکران* کنار هم قرار گرفته اند. برای انجام این مهم، تمام مقالات مجدداً بازبینی شده اند.

کلام آخر؛ مقالات ده گانه «طرحواره ای از عرفان مدرن»، چنانکه از نامش بر می آید، پیشنهاد طرحی نظری است در حوزه «فلسفه عرفان» و نه بیشتر؛ که «نازنینی تو ولی در حدّ خویش»، نیک می دانم که «هزار باده ناخورده در رگ تاک است» و «صدر را بگذار، صدرت توسر راه». امیدوارم با عنایت به نحیف بودن ادبیات بومی فلسفه عرفان در میان ما، اهل نظری که دلمشغول سلوک معنوی در روزگار کنونی اند؛ پلک ها را بتکانند، کفش به پا کنند و بیایند و در این مبحث مشارکت کنند^۱ و به غنی شدن ادبیات آن در زبان فارسی، مدد رسانند:

«گوش کن، جاده صدا می زند از دور قدم های ترا/ چشم تو زینت تاریکی نیست/
پلک ها را بتکان، کفش به پا کن، و بیا/ و بیا تا جایی، که پر ماه به انگشت تو هشدار
دهد/ و زمان روی کلوخی بنشیند با تو/ و مزامیر شب اندام ترا مثل یک قطعه آواز
به خود جذب کنند.»^۲

سروش دباغ

تورنتو، آبان ماه ۱۳۹۷

۱ در این باب، مثلاً نگاه کنید به مقاله «هله برخیز و گشا دامن عشق»، نوشته علی صنایعی، سایت فرهنگی «صدانت»، تیر ۱۳۹۶؛ همچنین نگاه کنید به مقاله انتقادی تحت عنوان «عرفان مدرن، چالشی نو در برابر عرفان اسلامی: بازخوانی عرفان مدرن و نقد سویه انسان شناختی آن»، نوشته محمد جواد رودگر، فصلنامه نقد و نظر، صص ۷۸-۵۱، تابستان ۱۳۹۷.

۲ سهراب سپهری، هشت کتاب، دفتر «حجم سبز»، شعر «شب تنهایی خوب».